

سرنوشت گویشها

مجدالدین کیوانی*

اتاقی که «تاریخیه‌های» مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در آن کار می‌کنند و در این هشت نُه سال اخیر، بنده بوریا باف نیز با اجازه حریربا فان بخش تاریخ، تخته پوستی در گوشه آن داشته‌ام، صبحهای سه‌شنبه شلوغتر از روزهای دیگر و پر رفت و آمدتر از دیگر قسمتهای مرکز بود. از حدود ساعت ۹ صبح هر ده پانزده دقیقه‌ای در اتاق آهسته باز می‌شد و همکاری یا چهره ناآشنایی به داخل سَرک می‌کشید و می‌پرسید: استاد آمده‌اند؟ و بنده که میز کارم نزدیکتر از همه به در ورودی بود می‌بایستی جواب بگویم: خیر، هنوز نیامده‌اند! احتمالاً تا نیم‌ساعت دیگر پیدایشان خواهد شد، رفته‌اند دفتر رییس مرکز و از این جور چیزها.

آری همه می‌خواستند استاد زریاب را ببینند؛ هر یک به قصدی و برای منظوری. یکی از بخش کلام یا فلسفه آمده بود تا مسئله‌ای کلامی یا فلسفی را در خدمت استاد حل کند. دیگری بیتی عربی از شعری کهن آورده بود که استاد آن را معنی کند، چون به هرکس مراجعه کرده از عهده

* دکتر مجدالدین کیوانی، استاد دانشگاه تربیت معلم.

این کار برنیامده است. سومی می‌خواست بداند که فلان شعر از کدام شاعر است. یکی با نسخه‌ای خطی که کلمه یا جمله ناخوانایی در آن بود به خدمت زریاب رسیده بود. سجع مهوری راجع به چندین قرن پیش برای فلان پژوهشگر گنج‌کننده و اسباب زحمت شده بود و او اکنون تصویر مهر را آورده بود که استاد آن را بخواند. در میان ارباب رجوع، یکی دو نفر را با نسخه خطی نفیس و گرانبها می‌دیدید که می‌خواستند تا زریاب نسخه شناس آن را قیمت گذارد. البته اینها همه غیر از کسانی بودند که سوالات تاریخی داشتند. مراجعان همه برای حل مشکل نمی‌آمدند، بعضی از آنان یاران دیرین و آشنایان نسبتاً جدیدتر بودند که فقط به زیارت استاد می‌آمدند.

حدود ساعت ده یا ده و نیم در باز می‌شد و استاد با قامتی بلند، چهره‌ای گشاده و سری برافراشته قدم به درون اتاق می‌نهاد و حاضران به احترامش به پا می‌ایستادند. با همه یکی یکی دست می‌داد و با کسانی که مدتی آنان را ندیده بود، مصافحه‌ای گرم می‌کرد. کسی را از قلم نمی‌انداخت. با یکی کمتر از دیگری خوش و بش نمی‌کرد. استاد که پشت میزش می‌نشست، ما همگی کار را کنار می‌گذاشتیم، کارهای روزمره را بعداً هم می‌شد انجام داد. فعلاً حضور استاد مغتنم بود. حیفمان می‌آمد که ساعاتی را که او در میان ما بود، به کارهای دیگر پردازیم. ما چند نفر که افتخار هم اتاق بودن با زریاب را داشتیم خدمتش را درمی‌ایستادیم. اول از همه یکی از ما لیوانی چای به خدمتش می‌آوردیم. دستیاران وفادارش در بخش تاریخ، سیدعلی آل داود و سید صادق سجادی و در این چندسال آخر، دوشاگرد دیگر استاد، خطیبی و علی بهرامیان با ارادت و صداقت، تمام کارهای علمی بخش را سامان می‌دادند و به استاد گزارش می‌کردند. صمیمیت و خدمتگزاری عاشقانه این افراد به پیر مقتدای خود به راستی تحسین‌انگیز بود. همکاری که تقریباً همه هفته به خدمت استاد می‌شتافت رضازاده لنگرودی بود. او که در کتاب شناسی تبحر دارد غالباً کتابی یا مجله‌ای را که مورد نیاز استاد بود برای حضرت‌اش فراهم می‌کرد. مقاله‌هایی را که آماده چاپ شده بود، برای امضای استاد پیش روی او می‌گذاشتند. او که به وسواس و دقت دستیاران صمیمی‌اش ایمان داشت، نگاه مختصری

به هر مقاله می‌انداخت و قلم را که پایین آن می‌گذاشت، با لبخندی طنزآمیز، می‌فرمود: «خبر از هیچ ندارد احمد»، و امضا می‌کرد.

آنهایی که سه‌شنبه صبحها مترصد ملاقات استاد زریاب بودند، اکنون یکی یکی به حضورش می‌آمدند او به کسانی که پرسشی علمی یا ادبی داشتند در کمال خوشرویی و محبت پاسخ می‌گفت و از این رهگذر نه تنها پرسش‌کنندگان، که همه حاضران را بهره‌مند می‌فرمود. وسعت و تنوع اطلاعات، حافظه شگرف، ذکاوت و حدت ذهن، داوری و ذوق ادبی، بیان روشن و قدرت استدلال این پیر خردمند، مستمعان را به تحسین وامی‌داشت. او نه تنها از لحاظ علمی یک سر و گردن برتر از دیگران بود بلکه به لحاظ شخصیت و فضایل اخلاقی نیز والا بود: فروتن، کریم‌النفس، بلندطبع، والاهمت، مهربان، خوش سخن و خوش برخورد. او همه عمر با کمیها و کاستیها ساخت و زیربار چیزهایی که نباید برود، نرفت.

آنگاه که نوبت حرفهای دوستانه و غیررسمی می‌رسید، زریاب چهره جذاب دیگری از خود نشان می‌داد. خاطره‌ها می‌گفت، حکایتها نقل می‌فرمود و لطیفه‌های شیرین بیان می‌داشت. حافظه نیرومندش هیچگاه او را بدون مطلب گفتنی نمی‌گذاشت. از اشعار عربی و فارسی، فراوان در یاد داشت. گاه می‌شد که قصیده‌ای عربی را از آغاز تا انجام انشاء می‌فرمود و برای کلمه‌ای یا اصطلاحی شعرهای زیادی شاهد می‌آورد.

از دقایق با شور و حال و پر قیل و قال سه‌شنبه‌های زریاب، وقتی بود که دکتر شرف خراسانی به دیدار او می‌آمد، اما ملاقات همکار خوبمان کیکاوس جهاننداری با دوست دیرینه‌اش از لونی دیگر بود. آخر این دو، سالیانی دراز یار غار و حریف گرمابه و گلستان هم بودند. بعضی از دیدارکنندگان پژوهشگران جوان و تازه‌کار مرکز بودند که حسن خلق و شکیبایی استاد به آنان جرئت این را داده بود که به خدمتش بیایند و رفع مشکل کنند. حضور زریاب در مرکز همواره منبع فیض بود و برکت و سرچشمه شادی و امید.

نزدیکهای ساعت ۴ جمعه شب ۱۴ بهمن ۱۳۷۳ بود که دوستم

صادق سجادی آنچه را که هرگز به خاطر هم خطور نمی‌کرد تلفنی به من گفت و مرا در دریایی از بُهت و شگفتی فرو برد. مگر می‌توانستم باور کنم که زریاب دیگر نیست. مگر می‌شود که آنهمه شادابی، آنهمه شور و حال و آنهمه امید و آرزو به ناگاه هیچ شود؟ روز تشیع جنازه‌اش، دکتر احمد تفضلی پریشان و ماتمزه به این سو و آن سو در حرکت بود. مرا که دید در آغوشم گرفت و گفت: «دیدی چه خاکی بر سرم شد؟» و به راستی آن روز چه خاک سیاهی بر سر خود حس می‌کردیم. سه شنبه بعد که به مرکز رفتیم، عکسی از زریاب را در نواری سیاه رنگ کنار دسته‌گلی روی میز استاد دیدم. گلی که همیشه دلم را روشن می‌کرد آن روز به جای عطر، غم در فضای اتاق می‌افشاند. سکوت آن روز بر دلم سنگینی می‌کرد. اتاق آکنده از جای خالی زریاب بود. بهرامیان سردرگریان به اتاق وارد شد؛ بغض‌آلود به هم نگاه کردیم ولی چیزی نگفت و چیزی نگفتم. همزمان هر دو به عکس استاد خیره شدیم و باز در چشم یکدیگر نگاه کردیم، گویی هریک از ما می‌خواست ببیند آیا دیگری مرگ استاد را باور کرده است!



روز سوم خرداد ۱۳۷۴ ش در فرهنگستان علوم، مقاله محققانه و مبسوطی با عنوان «زوال زبانها و لهجه‌ها، مسئله چاره‌جویی» ارائه شد که سخت مورد توجه قرار گرفت. مستمعان این سخنرانی فراوان نبودند، ولی آنان که حضور داشتند همه اهل درد و علاقه‌مند به سرنوشت لهجه‌ها و گویشهایی بودند که در گوشه و کنار ایران زمین یا از میان رفته‌اند یا واپسین دمه‌های حیات را برمی‌آورند. البته طرح سخنرانی به گویشها و لهجه‌های فارسی محدود نبود و بررسی وضع همه گویشهای جهان را دربرمی‌گرفت، منتها دامن سخن به گزارش احوال گویشهای فارسی و هشدارهای موکد در مورد تبعات زوال آنها کشیده می‌شد. بحث سخنران هم مستدل و عالمانه و

۱. سخنرانی دکتر لطف‌الله یارمحمدی استاد دانشگاه شیراز، یکی از پیش‌کوتان زبانشناسی نوین در ایران.

هم از سرِ درد بود، لاجرم در دلها کارگر افتاد. غالب حاضران هر یک موضوع سخنرانی را از زاویه‌ای و از دیدگاهی خاص نقد کردند و در باب آن آرای نیز اظهار داشتند. نگارنده در این گفتار کوتاه سرِ آن ندارد که گفته‌های سخنران را بازگو کند، چون اصل مقاله در آینده به چاپ خواهد رسید. بلکه هدف، ذکر پیام اصلی مقاله و بیان برداشت و تعبیر نگارنده از آراء موافق و مخالف آن پیام است.

در مجمع بین‌المللی زبان‌شناسان که چندی پیش در کانادا تشکیل شد^۱، شرکت‌کنندگان (و از جمله، سخنران جلسه فرهنگستان) پس از بحث و بررسی‌های طولانی بر این اتفاق کرده‌اند که باید از زوال گویشهای جهان جلوگیری کرد، چون زوال هرگوش یعنی زوال یک قوم و زوال یک فرهنگ. همانگونه که وجود گیاهان، پرندگان، حیوانات و حشرات از لحاظ حفظ نظام طبیعت ضروری است، وجود گویشها نیز از جهت دوام تعادل زیست-محیطی جوامع بشری لازم است. در آن مجمع سرانجام تصمیم گرفته می‌شود که هر یک از شرکت‌کنندگان که به کشور خود باز می‌گردند پیام مجمع را به آگاهی اربابان نظر برسانند و آنان را به چاره‌اندیشی برای جلوگیری از زوال گویشها یا لاقل، کند کردن آهنگ این زوال، دعوت کنند. نابودی یک گویش یعنی نابودی هویت یک قوم و از میان رفتن مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی که عمده‌تاً در قالب آن گویش متجلی بوده است. طرح این پیام آرا و اندیشه‌های گوناگونی را در ذهن شرکت‌کنندگان در جلسه فرهنگستان برانگیخت که هر یک در جای خود جالب و قابل تأمل بود. با وجود این، می‌توان صاحبان آن آرا را به دو گروه کلی تقسیم کرد. گروهی از این پیام با شوق و شادمانی تمام استقبال کردند و گروه دیگر درباره آن انتقادهایی داشتند.

۱. پانزدهمین مجمع بین‌المللی زبان‌شناسان؛ دانشگاه لاول، کبک سیتی (کانادا)، ۹-۱۵ اوت

گروه اول در دفاع از پیام یادشده و هماهنگ با سخنران، بر جنبهٔ انسانی گویشها تأکید می‌کردند. اینان معتقد بودند که مرگ یک گویش به مثابه پایان حیات مستقل استفاده‌کنندگان آن گویش به عنوان واحدی متمایز با هویتی متمایز از هویت گروههای مجاور خود است. با توجه به پیوند تنگاتنگ زبان و تفکر، آنچه قومی طی قرون و اعصار اندیشیده و احساس کرده‌اند عمدتاً در زبان (یا گویش) آنها منعکس شده است. در واقع، زبان یا گویش، فهرست و نمایه‌ای است از آفریده‌های فکری، هنری و اجتماعی یک قوم در طول تاریخ حیات خود. وقتی این گویش زوال می‌پذیرد، آن نمایه در بایگانی تاریخ گم می‌شود. وجود گویش ضامن حفظ تنوع اندیشه‌ها، گوناگونی آداب و رسوم، و نهادهای مختلف اجتماعی است که با نابودی آن گویش تنوع جای خود را به یکنواختی و یکپارچگی ملال‌آور می‌دهد، و دیر یا زود محتوای فرهنگی این گویش در زبان مسلط و نیرومند جذب و مستحیل می‌شود. تنوع اندیشه سرچشمهٔ اختراعات و نوآوریهاست. وجود تضاد و تباین در زندگی به شناخت پدیده‌ها و خلق اندیشه‌های جدید کمک مؤثری می‌کند. تنوع در همه جا به زندگی، تازگی، جاذبه و نشاط می‌بخشد. زندگی خالی از تنوع، کسالت‌آور و راکد می‌نماید. چقدر زندگی ملالت‌بار و زحمت‌زا می‌بود اگر همهٔ چیزها و همه افراد یکسان و یک شکل بودند!

دلیل دیگر در تایید لزوم حفظ گویشها کمکی است که این گویشها به حل بعضی معضلات تاریخی و ابهامهای فرهنگی یک ملت می‌کنند. در آثار ادبی زبان فارسی گره‌ها و ابهامهایی وجود دارد که کلید کشف آنها می‌تواند در گویشهای ایرانی وجود داشته باشد. شعرا و نویسندگانی داشته و داریم که گرچه همه آثار خود را به فارسی نوشته‌اند، ولی به سبب آنکه زبان مادری آنان یکی از گویشها بوده است، اینجا و آنجا در آثار خویش از واژه‌ها، اصطلاحات و ترکیبات خاص آن گویشها استفاده کرده‌اند. وقتی چنین آثاری به دست ناآشنایان با آن گویش می‌افتد، چه بسا که پاره‌ای از آن واژه‌ها و

اصطلاحات برای آنان مبهم و نامفهوم جلوه کند و چون ردّیابی از آنها را در فرهنگهای لغت نمی‌یابند، ناگزیر به انواع و اقسام تعبیرهای نادرست متوسل می‌شوند.

برخی ضرورت حفظ گویشها را موافق با نظریه‌ای می‌دانند که به نظریه «جهان چهارم» شهرت یافته است. پیروان این نظریه می‌گویند امروزه در اکثر قریب به اتفاق کشورها اقوامی چند هر یک با گویشی مستقل، زیر سیطره قومی قویتر زندگی می‌کنند و این باعث شده است تا اقوام تحت سیطره، فرهنگ و گویش خود را در خطر زوال ببینند و دیر یا زود هویت قومی خویش را از دست بدهند. پس، اقوام ضعیفتر در برابر دولتهای خود قرار می‌گیرند و تلاش می‌کنند که از این خطر زوال برکنار بمانند.

گروه دوم برای عقیده‌اند که به چندین دلیل نمی‌توان روند زوال پذیری گویشها را متوقف کرد. زبانهای ملی در کشورها آن چنان بر کلیه شئون زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم مسلط‌اند که دیگر فرصت عرض وجود به گویشهای محلی را نمی‌دهند. در بسیاری موارد به کاربرندگان این گویشها (گویشوران) از به کارگیری گویش خود اکراه دارند و ترجیح می‌دهند حتی المقدور از زبان ملی کشور استفاده کنند. بدیهی است که ذخایر علمی، فرهنگی، شعاع کاربرد، توان اقتصادی و اعتبار اجتماعی زبان ملی عموماً بیشتر و گسترده‌تر است و بنابراین طبعاً گویشوران آگاهانه یا نیمه آگاهانه به زبان ملی گرایش بیشتری پیدا می‌کنند. پس وقتی خود گویشوران چندان نگران زبان مادری خویش نیستند، چرا دیگران نگران آن باشند؟ همین وضع، در سطحی بالاتر میان زبانهای ملی از یک سو و زبانهای پر نفوذ بین‌المللی چون انگلیسی و فرانسه از سوی دیگر پدید آمده است. امروزه با توان علمی، اقتصادی و سیاسی بیسابقه‌ای که برای زبان انگلیسی حاصل شده است و با امکانات اعجاب‌انگیزی که تکنولوژی عصر رایانه و ماهواره در اختیار ملت‌های انگلیسی زبان گذاشته است، زبان و فرهنگ

انگلیسی برای فرهنگها و زبانهای ملی دیگر تهدیدی جدی به شمار می آید. حفظ اصالتهای زبانی و فرهنگی ملتها رفته رفته دشوارتر می شود و زمینه زوال تنوع و پدید آمدن آن یکنواختی زبانی و فرهنگی که عده ای از آن بیمناک اند، آماده می شود.

آنان که احیای گویشهای در حال زوال و تداوم بخشیدن به گویشهایی که هنوز رمقی از آنها باقی است، غیرممکن می دانند، می گویند: ما در داخل کشور حریف حرکت سیل آسای فرهنگ و زبان ملی نیستیم، همانگونه که نمی توانیم بورش فرهنگ و زبانهای غربی را مهار کنیم. پس چه کاری است که مقدار زیادی وقت و نیرو بر سر برنامه ریزیها، تربیت گروههای پژوهش و ثبت و ضبط گویشها بگذاریم و میلیونها تومان خرج کنیم تا مرگ گویشها را متوقف، یا لااقل آهنگ آن را کندتر کنیم. این کار نه عملی است و نه مقرون به صرفه. نابودی تدریجی گویشها همچون نابودی تمدنها، طبیعی و قهری است، پس نباید از مرگ آنها غم چندانی به دل راه دهیم و نگران تبعاتش باشیم. بعضی که دیدگاه میانه روتری دارند می گویند: اگر غرض از برنامه ریزی و صرف هزینه برای گویشها، ثبت و ضبط آنها به صورت بخشی از آثار فرهنگی کشور (مانند سفالینه ها، نسخ خطی، سکه ها، ابزارهای دستی کهن و غیره) باشد، معقول و موجه است، اما اگر با برنامه ریزی و تخصیص اعتبارهای مالی و معنوی هنگفت می خواهیم، نگذاریم مثلاً فلان گویش خراسان یا اصفهان که بیست سی خانوار بدان تکلم می کنند، از میان برود، کاری بهبوده و هزینه ای بی نتیجه کرده ایم.

از میان کسانی که اعتقادی یا امیدی به دوام حیات گویشها ندارند، به دسته ای برمی خوریم که موضوع «دهکده جهانی» شدن کره زمین، و کم اهمیت و حتی بی اهمیت شدن عامل فاصله میان ملتها را پیش می کشند. عصر سرعت و اطلاع رسانی برق آسا قاعدتاً اقتضا می کند که عوامل کندکننده حتی الامکان از میان برداشته شود تا ارتباطات

هرچه مستقیمتر و سریعتر صورت گیرد. قطعاً هرچه واسطهٔ این ارتباط یکدست تر و کم تنوعتر باشد، «داد و ستد اطلاعاتی» سریعتر، دقیقتر و کم هزینه تر انجام خواهد پذیرفت. این نظر را می توان در دو سطح «متعادل» و «آرمانی» تعبیر کرد. تعبیر متعادل این است که از یک سو، در داخل هر کشور تنها یک زبان ملی جای همه زبانهای فرعی و گویشها را بگیرد و، از سوی دیگر، یک زبان واحد واسطهٔ ارتباط بین این کشورها باشد. تعبیر آرمانی آن است که یک دهکده به بیش از یک زبان نیاز ندارد: یکپارچگی و یکدستی مطلق زبانی و ارتباط بدون واسطه و میانجی. بعضی، بدون آنکه لزوماً بر ارزش یکپارچگی زبانی از لحاظ اطلاع رسانی اصراری بورزند، به تأثیری که تنوع زبانی در شدت بخشیدن به اختلافات قومی دارد، اشاره می کنند. گرچه مخاصمات و تضادها در میان اقوام همجوار، همه ناشی از تفاوتهای زبانی آنها نیست، ولی به هر حال، زبان یا گویش متفاوت می تواند تفاوتهای دیگر را برجسته تر و حادث تر نشان دهد. مشوش بودن زبانها سبب مشوش شدن مناسبات انسانهاست:

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون به معنی رفت آرام اوفتاد.

مگر نه این است که پراکندگی جمع بابلیان از آن زمان آغاز شد که خداوند زبانشان را مشوش کرد؟ شاید خواستاران یکپارچگی زبانی که دچار غربت تاریخی شده اند از ورای قرنها، روزگاری را آرزو می کنند که نیاکانشان یکدل و یکزبان در کنار هم آسوده می زیستند و هنوز به فکر ساختن برج بابل نیفتاده بودند!

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی